

قلمرو سعدی

نویسنده

علی دشتی

به اهتمام

مهدی ماحوزی



سرشناسه	: دشتی، علی، ۱۲۷۲ هـ - ۱۳۶۰.
عنوان و نام پدیدآور	: قلمرو سعدی / نویسنده علی دشتی : به اهتمام مهدی ماحوزی.
مشخصات نشر	: تهران: زوآر، ۱۳۸۹.
مشخصات ظاهری	: ۳۰۷ ص.
شابک	: 978-964-401-420-8
وضعیت فهرست‌نویسی	: فیبا
یادداشت	: کتاب حاضر طی سالهای مختلف، توسط ناشران متفاوت منتشر شده است.
موضوع	: سعدی، مصلح بن عبدالله، - ۶۹۱ ق. - نقد و تفسیر
موضوع	: شعر فارسی - قرن ۷ ق. - تاریخ و نقد
شناسه افزوده	: ماحوزی، مهدی، ۱۳۱۴ -
رده‌بندی کنگره	: ۱۳۸۹ ق ۵۸ / PIR ۵۲۱۵
رده‌بندی دیویدی	: ۸۴۱ / ۳۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۲۱۰۸۴۹۰



انتشارات زوآر

- قلمرو سعدی
- تألیف / علی دشتی
- به اهتمام / مهدی ماحوزی
- نوبت چاپ / اول - تابستان ۱۳۹۰
- حروفچینی / کارگاه نشر گل‌آذین
- آماده‌سازی چاپ / شرکت قلم
- چاپ / خاشع
- شمارگان / ۱۱۰۰ نسخه
- شابک / ۸ - ۴۲۰ - ۴۰۱ - ۹۶۴ - ۹۷۸

- تهران: خیابان انقلاب: خیابان دوازدهم فروردین: نبش شهید نظری: پلاک ۲۷۸
- تلفن: ۰۳ ۲۵ ۶۶۴۶ - ۶۶۴۸۳۴۲۳ - ۶۶۴۸۳۴۲۴ - ۶۶۴۸۳۴۲۴

فهرست

۷	مقدمه چاپ دوم
۷	انتقادی بر قلمرو سعدی و پاسخی بدان
۱۷	سخن از سعدی
۲۷	خط منحنی
۵۳	ابداع سعدی (در باب اثر سعدی)
۶۵	سعدی و دیگران
۸۱	خاقانی - سعدی
۱۰۱	انوری - سعدی
۱۱۷	سنائی - سعدی
۱۲۵	ناصرخسرو - سعدی
۱۵۳	ترجیع‌بند سعدی (جمال‌الدین عبدالرزاق و سعدی)
۱۶۱	معاصران سعدی (همام، عراقی، اوحدی)
۱۷۹	گلستان
۲۱۹	بوستان
۲۳۹	جلوه‌گاه شخصیت سعدی (درباره قصاید سعدی)
۲۵۷	استاد غزل
۲۷۹	سعدی در منطقه فکر و عقیده

مقدمه چاپ دوم

انتقادی بر قلمرو سعدی و پاسخی بدان

بعضی از دوستان و دوستانان سعدی ملاحظاتی را که در فصل یازدهم این نوشته راجع به گلستان و در فصل پانزدهم نسبت به معتقدات سعدی ایراد شده است نپسندیده‌اند. یکی از خوانندگان فاضل (مصطفی دانشور) در طی نامه‌ای که مرا با عواطف کریم خود نواخته و لطفی سرشار به نوشته‌هایم نشان داده فصل پانزدهم را موجب نقص کتاب پنداشته و از من خواسته بود در چاپ دوم در آن تجدید نظری کنم زیرا به عقیده او، سعدی اوج گرفته در فصل‌های سابق کتاب، یک مرتبه پائین می‌افتد و حتی نوشته من که سعدی را به صورت زیبا و شایسته‌ای ظاهر ساخته و از این حیث حق مطلب ادا شده در این فصل فرو افتاده است:

«ای کاش بحث در منطقه فکر و عقیده سعدی از نوک قلم دل‌انگیز دشتی عزیز تراوش نکرده بود ... به هر حال قلمرو سعدی باید یک اثر جاودانی باشد که با گلستان و بوستان دوش به دوش برود و سند مطمئنی است که به دست نسل حاضر سپرده می‌شود و شخصیت سعدی را از زاویه دیده شما می‌نگرند و من خود یکی از ارادتمندان قلم شیوای شما هستم و دوست ندارم این نقیصه در قلمرو سعدی وجود داشته باشد خواهش می‌کنم در چاپ‌های بعدی مطالب انتقادی خود را قدری منقح‌تر و مؤدب‌تر نمایید که به‌طور قطع چهره کتاب شما روشن‌تر خواهد شد.»

من در اینجا به دلیل نقضی نمی‌پردازم که بسی خوانندگان دیگر انتقادات فصل یازدهم و پانزدهم را پسندیده، حتی آنها را چاشنی کتاب گفته‌اند. زیرا مبدأ ناخشنودی دوستداران سعدی چیز دیگری است که جواب نقضی آنان را متقاعد نمی‌سازد: انسان غالباً نمی‌خواهد به موجود کاملی که در ذهن دارد خراشی رسد و هرگونه بحثی که چنین نتیجه دهد مورد توجه وی نمی‌شود. ولی من در آغاز چاپ دوم برای روشن ساختن کسانی که عقاید آنها هنوز متصلب نشده است خود را ناچار به توضیحاتی می‌دانم و از همین روی بعضی از قسمت‌های اساسی نامه خواننده سخن‌سنج و بی‌غرض را موضوع بحث خود قرار می‌دهیم.

می‌نویسند: -

«هیچ شاعر و نویسنده‌ای نمی‌تواند رنگ اجتماع عصر خود را به خود نگیرد ... چرا می‌خواهید سعدی از این قانون مستثنی باشد»

گویا مقصودشان این است که تغایر آرائی که در ناحیه معتقدات سعدی مشاهده می‌شود بر اثر اوضاع اجتماع بوجود آمده است. من هم بر این عقیده‌ام و یک قسمت از فصل پانزدهم به بیان همین مطلب اختصاص داده شده است. ملاحظاتی که در این فصل باعث ناخشنودی این خواننده عزیز گردیده برای توجیه متناقضاتی است که در ناحیه معتقدات سعدی دیده می‌شود: شیخ مثل تمام متدینان جدی و مطابق نص صریح قرآن به شفاعت عقیده ندارد و صریحاً می‌گوید:

اگر خدای نباشد زبنده‌ای، خشنود شفاعت همه پیغمبران ندارد سود

ولی در تحت تأثیر عقاید رائج محیط، برای رسول خدا حق شفاعت قائل شده هنگامی که صحبت از علوی قمارباز و می‌خواره به میان است می‌گوید:

به روز حشر همی‌ترسم از رسول‌خدا که از شفاعت ایشان به ما نپردازد

و ساحت عدل و ایمان پیغمبر اکرم را که ضابطه‌ای برای درجات امت خود جز ایمان و تقوا نمی‌شناسد، به عادت ناپسند خویشاوند نوازی اهل دنیا می‌آلاید و نص قرآن «اذا نفع فی الصور فلا انساب بینهم» را فراموش می‌کند.

او فطرتاً و برحسب فکر معرفت یافته خود آراسته به گذشت و خیرخواهی نوع است، ولی در تحت تأثیر معتقدات رائج آثار تعصب از گفته هایش هویدا می شود: به اسمعیلیان لعن می فرستد، جهود را پلید و خون مخنث را مباح می گوید. دوستدار فاضل سعدی می نویسد:

«دوستداران سعدی آرزو داشتند مرد توانائی در عرصه پهناور ادب ظهور کند و با قلم سحر خود هنر سعدی را تصویر کند ... شما هم این کار را کرده اید ولی در خلال کتاب مخصوصاً در آخر آن قیافه های مشوشی از آن تصویر کرده اید که نه درخور مقام نویسندگی شما و نه درخور مقام سعدی بوده است. مگر درباره مولانا و حافظ کسی به شما ایراد گرفت که چرا نقاط ضعف آنها را نگفته اید. اگر هم گفته بودید تشخیص کلام خود را از دست داده بودید...»

من مکرر به این امر که چه چیز «درخور مقام نویسندگی» هست یا نیست فکر کرده و بدین نتیجه رسیده بودم که هرچه به نوک خامه آید قابل نشر نیست: هنگامی که سروکار با افکار عمومی است ناچار باید از هر چه به سلامت فکر و اخلاق جامعه زیان آور باشد پرهیز کرد - هرچند حقیقت باشد (یا لااقل چنین به نظر آید) - اما هیچ نویسنده ای حق ندارد حقیقت را مسخ کند و خامه اش برخلاف واقع و عقیده خود او بکار افتد. آنچه در خور مقام نویسندگی نیست دروغ و متابعت از اغراض و شهوات نفسانی است. شرط اساسی و جوهری هرکس که قلم بدست گرفت این است که خامه اش فرمانبردار یک مغز مجرد از غرض و تعصب باشد. هرگونه انحرافی از شاهراه انصاف و صداقت و اعتدال سقوطی است، نه تنها از مقام نویسندگی بلکه از مرتبه انسانیت.

من به خیال خود چنین بوده ام. نه تنها درباره بزرگان (از هر ملت و نژاد و کیش) از این اصل تجاوز نکرده ام، بلکه در عرصه سیاست که پیوسته اغراض مختلف بکار می افتد و از عوامل گوناگون رنگ می پذیرد، یاد ندارم از جاده صداقت و انصاف منحرف شده باشم، پس به طریق اولی درباره کسی چون سعدی که او را می ستایم

امر چنین بوده و آنچه نگاشته‌ام از مکنون روحم تراوش کرده است (فصل سیزدهم این کتاب در حقیقت جوابی است به کسانی که مدایح سعدی را دون شأن وی دانسته و بر او خرده گرفته‌اند).

اما اینکه چرا در دو کتاب سابق انتقادی از جلال‌الدین و حافظ صورت نگرفته است باید این مطلب را تکرار کنم که مرا تاب و یارای تحقیق و تنبّع و جستجوی بزرگان از لابه‌لای کتب نیست. علاوه استاد ادبیات نیستم و کتاب‌هایی برای درس نگاشته‌ام که در همه آنها یک روش را دنبال کنم. هر یک از نوشته‌هایم معلول حالتی و مولود فکری است که طبعاً نمی‌تواند مانند محصول کارخانه‌ای یکنواخت درآید. از مرور دیوان گرانمایه حافظ موجودی فهمیم و حساس در ذهنم بوجود آمده بود که به واسطه اندیشه‌های بلند و ناساز با جامعه فروافتاده در سخافت و سودجویی، دچار وحشت تنهایی و غربت گردیده است: تنهایی مسافر گمشده‌ای که تا چشم کار می‌کند جز بیابان بی‌شان نمی‌بیند، غربت هولناک شخصی که در شهر خود و میان مردمان دیار خود بی‌کس و تنها مانده است. حساسیت شدید او به زیبایی و عشق به خوشی‌های زندگانی، هول محرومیت و تنگدستی را در وی مضاعف کرده و جلوه‌های رنگارنگ آرزو و عطش او را گزنده‌تر ساخته؛ از این رو با همه «گنجی که در آستین» دارد «کیسه تهی» خود را حس کرده و گاهی که هوای می و مطرب او را بجان آورده است، در آخر غزل زیبایی بیتی به نام منتعم درویش‌نوازی گنجانده و یا برای حفظ جان خود با یکی دو بیت امیری را ستوده است. اما اندیشه‌های انسانی، مشرب فلسفی و روح غنائی حافظ که در سراسر دیوان به نوا آمده است این‌گونه ابیات را از صدا می‌اندازد.

حافظ نه تنها، از حیث وارستگی کامل و استغنای روح و نه تنها از لحاظ اوج گرفتن در فضای تخیلات خود، در دل صاحب‌دلان راه یافته است، بلکه بیشتر به واسطه بار تنهایی و غربتی است که بر دوش می‌کشیده و در خاموشی اندرون پرغوغای خویش زندگانی می‌کرده، در میان صدها آشنا راه می‌رفته ولی کسی او را نمی‌شناخته، امواج پرخروش زندگی در مقابل دیدگانش می‌درخشیده ولی در کنار

پای او خاموش می‌شده، نادانان و تبه‌کاران با سرمایه فرومایگی مست خوشی‌های گوناگون زندگانی بوده‌اند و مردی به هوش و فکر و قوت احساس او «گردآلود فقر» و ناچار بوده است که «سجاده به می» بفروشد.

فراموش نکنیم که در طبیعت بشری این کانون خاموش نشدنی پیوسته در گداز است که هرگونه بی‌عدالتی و بی‌انصافی در او بیزاری، و هر نوع بیدادگری، در هر زمان و نسبت به هر کس و در هر لباس صورت گیرد، عشق و رأفت برمی‌انگیزد. حضرت مسیح بیشتر از این ممر به قلب گرم و بیزار از زشتی و پلیدی انسانیت راه یافت.

قطع نظر از ارزش هنری و اجتماعی شاهنامه رفتار نفرت‌انگیز محمود غزنوی، فردوسی را در قلب نیکوستانای مردم بلند و ارجمند ساخت چنانکه رفتار زشت و غیرانسانی معاویه و جاثلیقانش در استقرار مذهب شیعه تأثیری بسزا داشت.

صورتی که از حافظ در ذهن پراز اشباح من پیدا شده بود و آن را با مایه حقیر و مختصر خود ترسیم کردم چنین بود. انسان به عیب موجودی که دوست می‌دارد نگاه نمی‌کند و اگر هم نگاه کند چیزی نمی‌بیند و اگر هم ببیند شکلی لرزان و غیرواضح دارد.

اما «سیری در دیوان شمس» چنانکه از عنوان کتاب مستفاد می‌شود محصول مروری است که بدین کتاب گرانقدر کرده بودم. من درباره شخصیت بزرگ جلال‌الدین چیزی ننگاشته‌ام. استخراج روح پرگنجایش وی از دفاتر ششگانه مثنوی و دیوان کبیر وی کاری است دشوار و مستلزم صرف وقت و تحقیق بس دقیق و گسترده، و من در خود نه آن مایه و حوصله و نه آن شجاعت و صراحت را سراغ داشتم که قدم بدین عرصه نهم. از بیست و چند سال قبل من گاه‌گاهی خود را به دیوان شمس تبریزی می‌افکندم و از امواج متلاطم و کف‌آلود آن روح خسته و فرسوده را شاداب می‌کردم و در ۱۳۳۷ که یادبود هفتصدمین سال وفات وی برگزار می‌شد به خیال خود دینی را نسبت به این گوینده بی‌مانند ادا کرده، رشحه‌ای از آنچه دریافت کرده بودم باز پس دادم.

پس نه در آن قصدی از تحقیق و ایراد ملاحظات در کار بود و نه در این یک مجالی برای نشان دادن قیافه حقیقی جلال‌الدین. ولی در قلمرو سعدی محرک نگارش چیزی دیگر و شخصیت او نیز با دیگران متفاوت بود.

من سعدی را از جوانی دوست می‌داشتم و یکی از چهار شاعری است که آنها را زیاد خوانده بودم. خیلی قبل از اینکه راجع به حافظ و مولانا چیزی بنگارم عقیده خود را درباره وی (به اندازه‌ای که ممکن بود و در مقاله‌ای بگنجد) نگاشته بودم (۱۳۱۳) ولی اصرار تنی چند از دوستان که تقاضایشان در وجدان من ارزش و احترامی داشت مرا بدین کار کشانید.

سروکار با شاعری افتاده بود که جنبه‌های گوناگون داشت و می‌بایست او را از زاویه‌های مختلف نگریست و طبعاً یکی از آنها زاویه معتقدات او بود که در تشکیل شخصیت ادبی و اجتماعی وی سهم انکارناپذیری دارد.

بحث درباره فردوسی ابتدا مستلزم این نیست که از عقاید او مطلع شویم، زیرا معتقدات مذهبی اثری محسوس بر شاهنامه نگذاشته است. فردوسی خواه مسلمان باشد یا گبر، شیعه باشد یا سنی، فردوسی است و شاهنامه را خارج از دایره معتقدات مذهبی سروده است. همچنین فکر خیام و حافظ برتر از دایره معتقدات عمومی است. ولی در سعدی امر چنین نیست. معتقدات دینی یکی از محورهای است که ادب سعدی بر گرد آن می‌چرخد، پس ناچار باید وارد این مبحث شد، چنانکه اگر بخواهند در اطراف جلال‌الدین بحث کنند باید تاریخ تصوف و بحث در عقاید و افکار عارفان را پیش کشید، مخصوصاً درجه تأثیر مقررات شرعی بر فکر و رفتار آنها و اختلاف فاحشی که میان این طبقه از حیث وسعت مشرب و آزادی فکر موجود است باید تشریح شود.

پس از ورود در منطقه فکر و عقیده سعدی، دیگر نه درخور مقام شیخ بود و نه شایسته من که خامه‌ام به دروغ و نفاق آلوده شود و البته وظیفه جوهری و غیرقابل مسامحه هر نویسنده ایرانی است که نسبت به این بزرگان از دایره ادب و انصاف خارج نشود و من هم نهایت احتیاط را بکار بستم که نوشته‌ام در دست طبقه جوان -

و مردمان عادی که حوصله تجزیه مطالب را ندارند و بنابراین ممکن است نقطه ضعفی را در یک ناحیه تعمیم دهند - باعث کاهش شأن سعدی نشود. از همین روی فصل یازدهم و پانزدهم را در دایره محدودی گنجانده، از اشاره به فصل هزلیات منسوب به شیخ اجل خودداری کردم.

فکر محوری این کتاب، یا به قول فرنگیان «تز» آن روی سخن سعدی قرار دارد و به شکل های گوناگون، به طوری که ملال انگیز نباشد، در فصل های مختلف گسترده شده است و بدون شکسته نفسی معترفم که نتوانسته ام سحر زبان سعدی را چنانکه هست نشان دهم.

پس از آن به دومین مزیت سعدی روی آورده و شخصیت اجتماعی و اخلاقی او در فصل های مربوط به قصاید و بوستان و تا حدی گلستان اشاره شده است. جنبه برجسته دیگر سعدی زبان غنائی او است که برای نشان دادن آن در فصل چهاردهم و همچنین هنگام مقایسه میان وی با دیگر غزل سرایان تلاش ضعیف و مأیوسانه ای صورت گرفته است و اگر غیر کافی باشد از ضعف بیان است نه فتور در احساس و تقدیر من نسبت به وی.

در درجه آخر از روح سعدی یعنی معتقداتی که بر ادب وی اثر گذاشته بحثی به میان آمده است که به نظر من بدون این بحث، هرچند مختصر باشد، کتاب نقص فاحشی می داشت. زیرا بسیاری از مردم، حتی اشخاص فهیم و دانشمند چون مرحوم فروغی، سعدی را در ردیف عرفا آورده اند و مواعظ و ایمان تعبیدی او را شیوه ای از تصوف و عرفان پنداشته اند. علاوه متغایرات اظهارات وی بدون تفسیر باقی می ماند. ضمناً باید این نکته گفته شود که ما نباید از سعدی متوقع باشیم هم عارف، هم غزلسرا، هم مربی اخلاق، هم مرشد سیاست و اجتماع، هم دانشمند و فیلسوف باشد، تا اگر یکی از این عناوین را از وی سلب کردیم از شأن وی کاسته شود. چنانکه سستی ابیات زیادی که در مثنوی یا دیوان شمس هست از مقام جلال الدین نمی کاهد.

در جای دیگر می نویسند:

«در سخنان این بزرگان فضل و دانش به قدری جمال و کمال موجود است که

اگر هم نقطه تاریکی وجود داشته در آن همه زیبایی مستهلک است ...»

«بر پر طاووس که زرین پرست سرزنش پای کجا درخور است ...»

من هم بدین معنی، در آغاز فصل دوم اشاره کرده‌ام که «قدرت سعدی در سخن به پایه‌ای است که نقطه‌های قابل انتقاد را در ناحیه فکری او می‌پوشاند» اما مقصود ما دو نفر از این بیان به کلی متغایر است: او می‌خواهد نقطه‌های ضعیف گفته نشود تا خراشی به موجود کاملی که در ذهن دارد نرسد و من چون می‌خواهم قدرت بیان وی را نشان دهم ناگزیر باید به بعضی نقطه‌های ضعف اشاره کنم که چگونه زیر فصاحت متلألئ او پوشیده شده است. من در سیزده فصل «پر زرین طاووس» را نشان داده‌ام و در دو فصل یازدهم و پانزدهم نیز سرزنشی نکرده‌ام، بلکه چون چتر زرین طاووس را می‌نگریم طبعاً چشمان به پای او هم می‌افتد ولی این پا از فر و شکوه پر وی نمی‌کاهد.

من خود که فصل یازدهم و پانزدهم را نگاشته‌ام و می‌توانستم هریک از این دو فصل را چند برابر گسترش دهم، از ستایشم نسبت به سعدی نکاسته و همیشه او را یکی از شش شاعر بزرگ و خارج از صف مقایسه شناخته‌ام.

من می‌دانم سیره و ذوق عمومی بر این جاری شده است که در بست کسی را خوب بدانند یا بد. گوئی به سبک نویسندگان رمانتیک باید خوبی محض و بدی مطلق مقابل یکدیگر قرار گیرد، در صورتی که (به قول خود نویسنده) مبنای آفرینش بر کمال مطلق قرا نگرفته و تمام قهرمانان جامعه انسانی از نقطه‌های ضعف خالی نبوده‌اند.

اگر پرش فکر آزاد حافظ در سعدی نیست، یا جذبه‌های عرفانی، وی را به مدار جلال‌الدین بالا نبرده است، در عوض شاهکاری چون بوستان آفریده و زبان وی در خیر انسانیت و تشویق به عدل و انصاف بکار افتاده حتی از نصیحت و انذار خداوندان زور باز نایستاده است.

ما در سعدی افکار فلسفی خیام را جستجو نمی‌کنیم تا از نیافتن آن به ملامت

برخیزیم، ولی هنگامی که صحبت از افکار خیاام یا جهش روحی جلال‌الدین به میان می‌آید باید بگویم که این دو نوع فکر در سعدی وجود نداشته، اما در عوض غزل‌هایی از نوک خامه او جاری شده است که تا فرزندان این مرز و بوم عشق می‌ورزند و تا وقتی که آرزو دل ما را به تپش می‌اندازد اشعارتر سعدی زبان حال همه ما خواهد بود.

و هرگز فراموش نمی‌کنیم که سعدی آن قوت روح و نیروی ایمان را دارا بوده است که به پادشاه مستبدی بگوید:

به نوبتند ملوک اندر این سپنج سرای

کنون که نوبت تست ای ملک به عدل گرای

تیغستان - ۲۰ اردیبهشت ۱۳۳۹